

واکاوی و نقد نظریه «تفکر اجتماعی» علامه طباطبایی رحمته

علی شیروانی*

چکیده

از نظر علامه طباطبایی رحمته، تنها راه دستیابی به دانش مطلوب در جامعه و تمدن اسلامی روی آوردن به «تفکر اجتماعی» است. همچنین مهم‌ترین - اگر نگوئیم یگانه - عامل اختلاف و تشتت فکری میان اندیشمندان مسلمان اعم از اهل حدیث، متکلمان، فیلسوفان، و عارفان، روی گردانی از تفکر اجتماعی است. «تفکر اجتماعی» با ویژگی‌هایی که ایشان برای آن برشمرده است اصطلاحی است نامعمول و خاص خود ایشان برای اشاره به دیدگاهی دارای آثار عمیق و گسترده و شایان تأمل و بررسی. در این مقاله کوشش شده است با مراجعه به آثار گوناگون ایشان با روش تحلیل اسنادی و با رویکردی انتقادی گزارشی روشن از دیدگاه ایشان ارائه شود، ابعاد گوناگون و اهمیت آن خاطر نشان گردد، تحلیل و نقدی از آن به دست داده شود، و سرانجام پاره‌ای از ابهام‌های باقی‌مانده در آن و پرسش‌های فراروی آن بیان گردد. واژگان کلیدی: تفکر اجتماعی، علامه طباطبایی، عقلانیت اجتماعی و حیانی، رابطه فرد و جامعه.

مقدمه

علامه طباطبایی پس از تفسیر آیات ۱۵ تا ۱۹ از سوره مائده، در «بحثی تاریخی»، گزارشی کوتاه و فشرده از تاریخ اندیشه اسلامی و مسلک‌های گوناگونی که مسلمانان در بستر تمدن اسلامی در پیش گرفتند و به پیدایش گروه‌ها و مکتب‌های مختلف حدیثی، کلامی، فلسفی و عرفانی انجامید، به دست می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۷۱-۲۸۳) و در جمع‌بندی نهایی، با نگاهی روش‌شناسانه، این مکتب‌ها را براساس روشی که در کشف حقیقت و دستیابی به آن پذیرفته‌اند در سه دسته جای می‌دهد: ۱. گروه‌هایی که برای اثبات دعاوی خویش به «ظواهر دینی» تمسک می‌کنند؛ ۲. گروه‌هایی که برای اثبات دعاوی خویش به «برهان و استدلال عقلی» دست می‌یازند؛ ۳. گروه‌هایی که برای اثبات دعاوی خویش به «تصفیه نفس» و کشف و شهود متوسل می‌شوند (همان، ص ۲۸۲).^۱

این سه شیوه و روش همواره ناسازگار به شمار می‌آمده‌اند، و میان گروه‌های سه‌گانه یاد شده همواره نزاع و اختلاف و کشمکش وجود داشته است. اینان در مثل مانند زوایای مثلث‌اند که هرچه بر اندازه یکی از آنها افزوده شود، از اندازه دو زاویه دیگر کاسته می‌شود، و به عکس. البته در این میان بوده‌اند کسانی که درصدد برآمده‌اند این اختلاف‌ها را برطرف سازند و میان دو روش از روش‌های سه‌گانه^۲ و یا میان هر سه روش^۳ جمع کنند، اما سوگوارانه تلاش آنان نه تنها سودی نبخشیده، بلکه اختلاف‌ها را ریشه‌دارتر و آتش کشمکش‌ها را سوزان‌تر کرده، چندان که دانشمندان هریک از این فنون، دیگری را به نادانی یا کفر یا سفاهت و بی‌خردی نسبت داده و عموم مردم نیز هر سه گروه را منحرف دانسته و از همگی براءت و بیزاری جسته‌اند.

اما علامه طباطبایی در پایان این بحث نسبتاً طولانی عبارتی دارد که شایان تأمل و توجه، و سزاوار تبیین و بررسی است و آن اینکه منشأ همه این اختلاف‌ها [در فکر و اندیشه و مشرب و رأی میان مسلمانان] آن است که امت اسلامی از همان روز نخست از دعوت قرآن به تفکر اجتماعی (همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید [آل عمران، ۱۰۳]) سرپیچید (همان، ص ۲۸۳).

۱. و بالجملة فهذه طرق ثلاثة في البحث عن الحقائق والكشف عنها: [طريق] الظواهر الدينية و طريق البحث العقلي و طريق تصفية النفس. أخذ بكل منها طائفة من المسلمين (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۸۲).
۲. مانند ابن عربی، عبدالرزاق کاشانی، ابن‌فهد حلّی، شهید ثانی و فیض کاشانی که کوشیده‌اند میان ظواهر دینی و شهودات عرفانی آشتی و هماهنگی برقرار سازند، یا فارابی و سهروردی و صائِن‌الدین ترکه که کوشیده‌اند استدلال عقلی را با شهودات عرفانی سازگار کنند، و یا قاضی سعید قمی و دیگران که تلاش کرده‌اند ظواهر دینی را با استدلال عقلی هماهنگ سازند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۸۳؛ نیز رک: همو، ۱۳۸۷، ص ۶۸-۷۰).
۳. مانند ابن‌سینا و صدرالمتألهین و برخی از متفکران پس از وی که هر سه راه را معتبر دانسته و تلاش کرده‌اند هماهنگی و سازگاری آنها با هم را نشان دهند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۸۳).

البته به اعتقاد ایشان، این امر، یعنی روی گردانی از تفکر اجتماعی، به اهل سنت اختصاص نداشته و شیعیان را نیز دربر گرفته و همین امر موجب پیدایش اختلاف‌هایی از همین نوع در میان شیعیان گشته است (همو، ۱۳۸۷، ص ۷۲).

مقصود علامه طباطبایی از «تفکر اجتماعی» چیست؟ امت اسلامی با روی گردانی از تفکر اجتماعی، چه شیوه‌ای از تفکر را در پیش گرفت که بستر اختلاف در آرا و اندیشه‌ها را فراهم ساخت؟ چگونه تفکر اجتماعی اختلاف‌ها و کشمکش‌های فکری را برطرف می‌سازد و امت اسلامی را به سوی وحدت رأی و نظر هدایت می‌کند؟ تفکر اجتماعی با آزاداندیشی چه ربط و نسبتی دارد؟ آیا تفکر اجتماعی نوعی روش است یا یک نوع بینش یا حتی نوعی گرایش؟ در این مقاله می‌کوشیم به بررسی چنین مسائلی بپردازیم.

۱. سخنان علامه طباطبایی درباره تفکر اجتماعی

علامه طباطبایی در موارد مختلفی به تفکر اجتماعی اشاره کرده و ویژگی‌هایی برای آن برشمرده که هر کدام جنبه‌ای از جوانب این بحث را روشن می‌سازد. از این رو، باید نخست به گزارش سخنان گوناگون ایشان در این باب بپردازیم.

وحدت‌آفرینی در رأی و نظر. تفکر اجتماعی در برابر تفکر انفرادی یا فردی است. از نظر علامه طباطبایی، فرد در جامعه در باب هر مسئله‌ای دو گونه می‌تواند به اندیشه و جستجو بپردازد: ۱. به گونه اجتماعی؛ ۲. به گونه انفرادی. تفکر اجتماعی بستر ساز وحدت رأی و نظر و برطرف‌کننده اختلاف‌های فکری است و تفکر انفرادی زمینه‌ساز تشّت و اختلاف آرا و اندیشه‌ها در هر جامعه‌ای است: در نتیجه روش تفکر انفرادی، هم اختلافاتی در یک علم پدید آمده مانند اختلاف‌هایی که در مسائل کلامی در میان شیعه پیدا شده و به مذاهب کلامی متفاوت انجامیده است یا اختلاف‌هایی که در روش فقهی (مانند اخباری‌گری و اجتهادباوری) به وجود آمده، و هم اختلافاتی در میان برخی از علوم با علوم دیگر پیدا شده، مانند بدبینی و اختلافی که میان متکلمان و فلاسفه و عرفا موجود است (همو، ۱۳۸۷، ص ۷۲).

فراموش شدن فرمان قرآن به تفکر اجتماعی. علامه طباطبایی در گفتگوهایی که با هانری کربن دارد، حفظ وحدت کلمه در فکر و اعتقاد را در کنار تفکر کردن اجتماعی ذکر می‌کند و این دو را فرمانی قرآنی می‌شمارد که سرپیچی از آن، اصل و ریشه پیدایش اختلاف‌ها در میان شیعه و بلکه عموم مسلمانان بوده است: «همه اختلافات مذاقی و مذهبی در میان شیعه ... به یک اصل برمی‌گردد و آن به زمین خوردن دستوری از دستورات قرآن می‌باشد که به موجب آن مسلمانان موظف بودند که تفکر اجتماعی نموده و وحدت کلمه را در فکر و اعتقاد حفظ نمایند»

(همو، ۱۳۸۷، ص ۷۲) و البته این «اختلاف کلمه و از دست دادن فکر اجتماعی» موجب شد مسلمانان عظمت و شکوهی را که در صدر اسلام در کمتر از یک قرن به دست آورده بودند، از دست بدهند و ثروت واقعی و موجودیت حقیقی آنان به تاراج برود (همان، ص ۷۳؛ نیز همو، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۵۶). بنابراین، از نظر ایشان سرمایه اصلی و مهم مسلمانان همان تفکر اجتماعی و وحدت کلمه در اندیشه و باور بوده است.

تفکر اجتماعی رأی‌گیری در مورد افکار نیست. علامه طباطبایی در جایی دیگر، در پاسخ به یک نقد، بیان می‌کند که از نظر وی «یکی از مهم‌ترین اسباب اتفاق، فکر اجتماعی است، نه آنکه منشأ همه اختلاف‌ها فکر انفرادی بوده باشد» (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۹۱) و نیز تأکید می‌کند که مراد ایشان از تفکر اجتماعی آن نیست که «عالم اسلام یک پارلمانی مؤلف از چند صد میلیون نفر مسلمان، با صدها هزار نفر دانشمند چیز فهم مسلمان تشکیل دهد تا هر نظریه که به ذهن یک نفر مسلمان خطور کند، در آنجا مطرح نموده و رأی گرفته، بر طبق آن اعتقاد نمایند» (همان). بلکه راهی است به سوی «تقریب افکار یک جامعه».

مقدم دانستن هویت جمعی بر هویت فردی. از نظر ایشان، جوامع توسعه یافته و پیشرفته معاصر شیوه تفکر اجتماعی را در پیش گرفته‌اند و از این رو، اگر «در طرز تفکر جامعه‌های راقی [و پیشرفته] امروزی» تأمل کنیم، معنای فکر اجتماعی روشن می‌گردد (همان). مثلاً در کشور انگلیس، هویت ملی فرد بر هویت صنفی و شخصی او تقدم دارد: «یک نفر انگلیسی اول انگلیسی است، پس از آن یک نفر کارمند دولت یا مثلاً روزنامه‌نویس. اول انگلیسی است و بعد یک مرد زن و بچه‌دار. اول انگلیسی است، بعد دارای شئونات دیگر» (همان، ص ۱۹۲).

مردمی که دارای تفکر اجتماعی‌اند، هویت و مصالح جمعی خود را بر هویت و مصالح صنفی و نیز هویت و مصالح صنفی را بر هویت و مصالح فردی مقدم می‌دارند. امت اسلامی نیز اگر دارای تفکر اجتماعی بود، همین‌گونه عمل می‌کرد و چون امتی است که بر محور عقیده و ایمان اسلامی شکل گرفته است - و نه فقط بر اساس وحدت زبان، نژاد، سرزمین و مانند آن - دارای فکر و اندیشه‌ای واحد می‌گشت و «افکاری که در مغزهای ما می‌پیچید، افکاری بود که از روح اسلام ترشح می‌کرد و البته اسلام [نیز] با روح پاک و روش روشن خود، [پیروان خود را] به یک راه سوق می‌دهد، نه به صد راه و به یک هدف هدایت می‌کند، نه به صد هزار [هدف]» (همان).

تفکر اجتماعی و مباحثه دسته‌جمعی. علامه طباطبایی داشتن «یک مغز متفکر کلی» را در کنار اجتماعی فکر کردن قرار می‌دهد (همان) پس می‌توان گفت از نظر ایشان، امتی که دارای تفکر اجتماعی است، در واقع، دارای یک مغز متفکر کلی است. همچنین به اعتقاد وی، در جامعه‌ای که تفکر اجتماعی حاکم است، هر یک از افراد سود و زیان خود را در سود و زیان جامعه خود می‌داند

(همان). از اینجا معلوم می‌گردد تفکر اجتماعی را نباید با مباحثه دسته‌جمعی و به تعبیر دیگر، اجتماع در بحث و پژوهش یکی شمرد، هرچند «اجتماع در بحث و کنجکاوی، در بعضی موارد از لوازم تفکر اجتماعی است»^۱ (همان، ص ۱۹۳). بنابراین، تفکر اجتماعی صرفاً مباحثه دسته‌جمعی نیست.

مربطه و همبستگی. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۲۰۰) مقصود از «مربطه» را که در این آیه مؤمنان به آن فراخوانده شده‌اند «ایجاد جماعت» می‌داند، یعنی برقراری ارتباط و پیوند میان نیروها و کارهای مؤمنان در همه شئون حیات دینی خود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۹۲). از نظر ایشان، «رابطوا» یعنی «همبستگی داشته باشید». این همبستگی در همه شئون با تفکر اجتماعی ارتباطی تنگاتنگ دارد و مولود آن است، بدین معنا که تفکر اجتماعی بستر فکری و فرهنگی مناسبی را برای پیوند طبیعی نیروها و کارهای آحاد جامعه فراهم می‌سازد و وحدتی انداموار (ارگانیک) میان آحاد جامعه پدید می‌آورد و بدون آن، اگر هم پیوند و یکپارچگی ای باشد، وحدتی مکانیکی خواهد بود.

بنابراین، برای روشن شدن مقصود علامه طباطبایی از تفکر اجتماعی، باید سخنان وی در تبیین «مربطه» در جامعه اسلامی را نیز باز گوئیم. وی در توضیح «مربطه» در جامعه اسلامی، به بحثی مفصل در قالب پانزده بخش می‌پردازد (همان، ص ۹۲-۱۳۳). از جمله، پس از اشاره به اینکه آدمی نوعی است اجتماعی و نیز اینکه اجتماع انسانی -مانند دیگر ویژگی‌های روحی انسانی که با علم و اراده انسان در ارتباط است- دائم در حال تکامل است، می‌گوید: اسلام یگانه دینی است که صریحاً بنیان خود را بر اجتماع نهاده و هیچ شأنی از شئون اجتماع را وانهاده است. این دین همه اعمال بی‌شمار انسانی را در قالب اجتماع ریخته است (همان، ص ۹۴)؛ و اساساً اولین ندا در مورد اعتنا به امر اجتماع و توجه به اینکه آن را باید موضوعی مستقل قرار داد از سوی اسلام بلند شده است. آیات قرآن کریم به اجتماع و اتحاد دعوت می‌کنند و به بنا کردن جامعه براساس اتفاق و اتحاد فرمان می‌دهند (همان، ص ۹۵).

ربط و نسبت فرد و جامعه. از نظر علامه طباطبایی، ارتباط بین افراد و جامعه از قبیل ارتباط میان اجزاء با «کل»ی است که ویژگی‌هایی افزون بر ویژگی‌های اجزای خود دارد. در اثر این رابطه حقیقی میان فرد و جامعه، وجود دیگری در جامعه پدید می‌آید. بدین‌سان، ایشان نوعی اصالت برای جامعه قائل است^۲ و می‌گوید: به همین دلیل، قرآن برای امت‌ها نیز به ویژگی‌هایی از قبیل

۱. از همین رو، ترجمه «التفکر الإجماعی» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۸۳) به «تفکر دسته‌جمعی»، آن‌گونه که در ترجمه المیزان آمده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۶۰)، ترجمه دقیقی نیست.

۲. استاد مطهری در توضیح این نظر می‌گوید: بنابراین نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید می‌آید، یعنی علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدیدی به وجود می‌آید که بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۳۹).

وجود، سرآمد (اجل)، سرنوشت یا نامه عمل (کتاب)، طاعت، معصیت، و مانند آن قائل شده است (همان، ص ۹۶).

به هر حال، لازمه این امر پدید آمدن نیروها و آثار اجتماعی نیرومندی است که بر نیروها و آثار فردی - در صورت تعارض - چیره می‌گردد و فرد را به پیروی از خود و می‌دارد و حتی نیروی فکر و ادراک را از او سلب می‌کند، به گونه‌ای که پرداختن به تربیت اخلاق و غرائز در فرد در برابر اخلاق و غرائز معارض جامعه تقریباً هیچ سودی ندارد. از این رو، اسلام مهم‌ترین احکام و شرایع خود را براساس اجتماع وضع کرده است (همان، ص ۹۷).

البته اسلام برای حفظ این احکام و شرایع سه طریق اندیشیده است: ۱. حکومت اسلامی؛ ۲. فریضه امر به معروف و نهی از منکر؛ ۳. اینکه هدف جامعه اسلامی را (که مانند هر جامعه دیگری ناچار باید دارای هدفی مشترک باشد) سعادت حقیقی، یعنی قرب و منزلت در نزد خدایی که سرّ نهان انسان نیز از دید او پنهان نیست، قرار داده است (همان).

تفاوت شعار و هدف جامعه اسلامی با جوامع کنونی. یگانه شعار اسلام پیروی از حق در نظر و عمل است، اما شعار جامعه متمدن کنونی پیروی از نظر و خواست اکثریت است؛ و این دو شعار موجب اختلاف در هدف گردیده است: هدف جامعه اسلامی سعادت حقیقی عقلی است و هدف جامعه‌های کنونی صرفاً تمتع از مواهب مادی (و وانهادن سعادت روحی) است (همان، ص ۱۰۱)؛ و این از نظر اسلام البته جز شقاوت نیست (همان، ص ۱۰۴).

فضایل اخلاقی ملت‌های پیشرفته و تفکر اجتماعی. ایشان این امر را که در ملت‌های پیشرفته صفاتی همچون صدق و صفا و امانتداری و خوشرویی وجود دارد، اما در برخی از ملل دیگر چنین نیست، این گونه تبیین می‌کند که متفکران ما اقوام شرق توان تفکر اجتماعی ندارند و فقط به نحو فردی فکر می‌کنند؛ یعنی هر کدام از ما خود را موجودی جدا و مستقل از همه اشیا می‌داند که با اشیا و افراد دیگر، ارتباطی که با استقلال او منافات داشته باشد ندارد (در حالی که واقعیت خلاف این است). آنگاه جز به جلب منافع به سوی خود و دفع زیان از خویش نمی‌اندیشد؛ اما کسی که دارای تفکر اجتماعی است خود را جزئی جدانشدنی و غیرمستقل از جامعه می‌داند و خیر جامعه را خیر خود، و شرّ جامعه را شرّ خود می‌بیند.

تمثیل حال فرد و جامعه. حکایت حال افراد جامعه انسانی وقتی که دارای تفکر اجتماعی باشند حکایت اعضا و قوای متعددی است که با ترکیب شدنشان انسان را پدید آورده‌اند. این اعضا و قوا دارای نوعی اجتماع‌اند که وحدتی حقیقی (انسائیت) به آنها می‌بخشد. این موجب می‌شود که استقلال همه آنها - ذاتاً و فعلاً - در ذیل استقلال انسان محو گردد. هر کدام از آنها در برابر اشیا و امور خارج از انسان همان کاری را - نیک یا بد - انجام می‌دهد که انسان می‌خواهد، اما در رفتار

با همدیگر کمتر اتفاق می‌افتد که به هم زیان برسانند یا از یکدیگر زیان ببینند. افراد جامعه انسانی دارای تفکر اجتماعی نیز دارای حرکت و سیر واحد جمعی‌اند و حکمی که در مورد هر فرد می‌توان کرد حکمی است که در مورد جامعه او صحیح است. از این رو، صالح و فاسد یا نیکوکار و بدکار بودن این افراد به صالح و فاسد یا نیکوکار و بدکار بودن جامعه آنان است (همان، ص ۱۰۴-۱۰۵). هدف جامعه و وضعیت اخلاق و معارف. جامعه تنها در صورتی تحقق می‌یابد که هدف و غایت واحد مشترکی میان افراد آن وجود داشته باشد. هدف به منزله روح واحدی است که در همه جوانب جامعه سریان دارد و نوعی وحدت بدان می‌بخشد. در جوامع غیردینی، هدف همان هدف زندگی دنیوی برای انسان (اما البته به نحو مشترک بین افراد نه به‌طور انفرادی) است که عبارت است از بهره‌مندی از مزایای حیات مادی به نحو اجتماعی.

البته بهره‌مندی اجتماعی مستلزم آن است که افراد دست از خودکامگی خویش بردارند، وگرنه، کار به نزاع و نابودی خواهد انجامید. به همین سبب، آدمیان به وضع قانون روی آورده‌اند و به حکومت آن تن داده‌اند و ضمانت اجرای مفاد قوانین را به مرکز قدرت سپرده‌اند؛ و از اینجا به دست می‌آید که:

اولاً، قانون چیزی است که اراده‌ها و افعال انسان‌ها را تعدیل و محدود می‌کند؛

ثانیاً، افراد جامعه‌ای که قانون در آن حاکم است در بیرون از محدوده آن آزادند. از این رو، قوانین موجود به امر معارف الهی و اخلاق نمی‌پردازند و لذا امروزه وضع این دو امر مهم به اینجا رسیده که به همان قالب و صورتی درمی‌آیند که قانون در آورده؛ و بدین ترتیب، معارف الهی و مکارم اخلاق - به حکم تبعیت از قانون - با قانون از در مصالحه و موافقت درمی‌آیند و دیر یا زود تبدیل به رسومی ظاهری و فاقد صفای معنوی می‌گردند. نیز به همین سبب است که می‌بینیم سیاست هر روز به نحوی با دین بازی می‌کند؛

ثالثاً، این شیوه خالی از نقص نیست. از جمله گرایش منبع قدرت به استبداد و پنهان ماندن نقض قانون برای مجریان آن.

اما اسلام زندگی آدمی را گسترده‌تر از زندگی مادی دنیوی او، و شامل حیات اخروی که همان زندگی حقیقی است می‌داند، و می‌بیند که در این حیات چیزی جز معارف الهی - که همه به توحید برمی‌گردند - سودمند نیست، و این معارف جز با مکارم اخلاق و پاک‌نفسی از همه ذائل محفوظ نمی‌ماند و مکارم اخلاق تکمیل نمی‌گردد مگر به واسطه زندگی صالحانه مبتنی بر عبادت خدای متعال و تسلیم به آنچه مقتضای ربوبیت اوست و رفتار با مردمان براساس عدالت اجتماعی. از این رو، هدفی را که براساس آن جامعه بشری تکون می‌یابد و به واسطه آن وحدت می‌یابد «دین توحید» دانسته و قوانین خود را براساس توحید وضع کرده است و تنها به تعدیل و محدود ساختن اراده‌ها و اعمال اکتفا نکرده، بلکه آن را با عبادیات متمیم کرده و معارف حق و اخلاق نیکو را

بر آن افزوده است؛^۱ و ضمانت اجرای این امر را نخست بر عهده حکومت اسلامی و سپس -از طریق تربیت شایسته علمی و عملی، و امر به معروف و نهی از منکر- بر عهده جامعه نهاده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۰۹).

قانون برای آنکه برقرار، دارای اثر، و ثمربخش باشد باید مبتنی بر اخلاق برین باشد چراکه اخلاق است که در همه جا و در همه حال با آدمی است. به همین دلیل، اسلام قوانین و سنن خود را براساس اخلاق بنا نهاده و در تربیت مردم بر آن بسیار کوشیده است، زیرا ضمانت قوانین مربوط به اعمال بر عهده اخلاق است. البته اخلاق نیکو هم نیازمند ضمانت است و ضامن آن جز توحید نیست، یعنی باور به خدای یکتای دارای اسمای حسنا که خلق را برای به کمال رسیدن و سعادت یافتن آفریده و خیر و نیکوکاری را دوست می‌دارد و شرّ و تبهکاری را دشمن می‌دارد و اعمال نیک و بد را پاداش و کیفر می‌دهد؛ و پیداست که اگر باور به معاد -که از شئون توحید است- در کار نباشد، وسیله مستحکمی برای جلوگیری از هوا و هوس افراد وجود نخواهد داشت (همان، ص ۱۱۰-۱۱۱).

اجتماعی بودن اسلام در عقاید و معارف. علامه طباطبایی باز بر این نکته تأکید می‌کند که اسلام در همه ابعاد و شئون آموزه‌هایش، چه عقاید و معارف، چه مکارم اخلاق، و چه احکام و قوانین مربوط به اعمال عبادی، معاملات، و سیاسی، دارای رنگ و صبغه اجتماعی است و بر این امر شواهد قرآنی فراوانی وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۲۶). یکی از شئون اجتماعی اسلام اهتمام آن به تفکر اجتماعی است^۲ و در اینجا برای روشن تر شدن مقصود ایشان از تفکر اجتماعی، به گزارش آنچه وی در تبیین اجتماعی بودن اسلام در خصوص عقاید و معارف بنیادینش آورده است می‌پردازیم. حاصل سخن ایشان در این باره چنین است:

چنان‌که از بسیاری از آیات قرآن کریم برمی‌آید، اسلام مردم را به دین فطرت می‌خواند و بر این نکته تأکید می‌کند که این دین، حقّ روشن و نابی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست. تکیه بر حقّ بودن اسلام در مقام دعوت به آن، نخستین گام به سوی ایجاد انس و همدلی با فهم‌ها و درک‌های مختلف مردم است، زیرا مردم با وجود همه اختلاف‌هایی که دارند؛ همگی می‌فهمند و می‌پذیرند که «از حقّ باید پیروی کرد».

در گام دوم، قرآن کریم کسانی را که حقّ برایشان روشن نگردیده و بینه (دلیل روشن) بر آنان اقامه نشده و حجت برایشان آشکار نگشته است، هرچند آن را شنیده باشند (جاهل قاصر) در عدم

۱. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دین ارتباط وثیق همه اجزای آن با یکدیگر است. ارتباطی که به وحدت کامل میان اجزا انجامیده است؛ بدین معنا که روح توحید در اخلاق کریمانه‌ای که این دین بدان فرا می‌خواند جاری است، و روح اخلاق در اعمالی که افراد جامعه بدان مکلف‌اند سریان دارد. بنابراین، همه اجزای دین اسلام اگر خلاصه شوند، به توحید باز می‌گردند و توحید اگر تفصیل یابد، همان اخلاق و اعمال می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۹).

۲. برای بحثی راجع به برخی از شئون اجتماعی اسلام، ر.ک: اژدری‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸ به بعد.

پذیرش اسلام معذور می‌شمارد (ر.ک: انفال، ۴۲ و نساء، ۹۹). این امر بیانگر به رسمیت شناختن حق آزاداندیشی کامل برای هر کسی است که در خود شایستگی برای تفکر و ژرف‌اندیشی در معارف دین می‌بیند. از این گذشته، آیات قرآن سرشار از تشویق و ترغیب افراد به تفکر و تعقل است.

عوامل اختلاف در معارف و چاره‌جویی اسلام برای رفع آن. اکنون این مسئله پیش می‌آید که شرایط و عوامل درونی و بیرونی افراد بسیار متفاوت است و این امر موجب اختلاف فهم افراد در مورد اصول معارف دین می‌گردد و این سبب می‌شود افراد جامعه در همان پایه‌هایی که جامعه اسلامی بر آن بنیان نهاده شده است دچار اختلاف شوند.

اما باید گفت: با توجه به آنچه از روان‌شناسی، اخلاق، و جامعه‌شناسی به دست می‌آید اختلاف دو انسان در فهم و پذیرش یک حقیقت به یکی از امور زیر باز می‌گردد که اسلام برای همه آنها چاره‌جویی کرده است:

۱. اختلاف در خلق و خواها و ملکات نفسانی (فضایل و رذایل). ملکات و صفات نفسانی به لحاظ استعدادهای گوناگونی که در ذهن آدمی پدید می‌آورد، تأثیر فراوانی در علوم و معارف آدمی دارد. برای نمونه، داوری و درک و فهم انسان منصف معتدل با انسان سرکش لجوج یکسان نیست؛

۲. اختلاف در افعال و اعمال. عمل مخالف حق، مانند گناه و هوسرانی و نیز انواع اغواها و وسوسه‌ها، اندیشه‌های نادرست را به آدمی تلقین می‌کند و ذهن وی را برای رخنه کردن شبهه‌ها و رسوب آرای باطل در آن آماده می‌سازد؛

۳. اختلاف در عوامل بیرونی، مانند بادیه‌نشینی و دوری از مرکز و دسترسی نداشتن مناسب و کامل به معارف (مگر به گونه‌ای اندک و همراه با تحریف)، و یا کندذهنی و ضعف اندیشه^۱ که مانع درک و فهم حقایق دینی به نحو درست می‌گردد.

اسلام در هر سه زمینه برای رفع یا کاهش حداکثری اختلاف میان مردم جامعه در فهم و درک معارف دینی چاره‌جویی کرده است: امر نخست (خلق و خواها مانع فهم و ادراک) را با تربیت دینی و اخلاقی متناسب با معارف حق (ر.ک: احقاف، ۳۰؛ مائده، ۱۶؛ عنکبوت، ۶۹)، و امر دوم (کردارهای ناروا) را با موظف کردن جامعه به برپا داشتن مداوم دعوت دینی، امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران، ۱۰۴)، و دوری از منحرفان و شبهه‌افکنان (انعام، ۷۰)، و امر سوم (دوری از مراکز علمی و ضعف اندیشه) را با عمومی‌سازی تبلیغ و نیز رفق و مدارا در دعوت و تربیت (یوسف، ۱۰۸) که با هر کس درخور استعداد و ظرفیتش سخن گفته شود. حاصل آنکه اسلام برای

۱. البته کندذهنی و ضعف اندیشه را نمی‌توان از عوامل بیرونی برشمرد، مگر آنکه مقصود از عوامل بیرونی صرفاً عوامل غیراختیاری باشد.

برطرف کردن و یا درمان عوامل اختلاف فکری در عقاید و اصول ایمانی تدابیری اندیشیده است که اختلاف را به حداقل برساند.

تفکر اجتماعی مهم‌ترین راه حل اختلاف. اما بالاتر و مهم‌تر از همه چاره‌جویی‌های مذکور، مقرر ساختن یک فرمان و قاعده اجتماعی برای جامعه اسلامی است و آن موظف بودن مسلمانان به پیروی از راه راست (صراط مستقیم) و پرهیز از پیروی سایر راه‌هاست که این امر آنان را از پراکندگی نگاه می‌دارد و اتحاد و اتفاق را در میانشان تضمین می‌کند (انعام، ۱۵۳). اسلام به آنان دستور داده است که همگی به ریسمان خدا (یعنی قرآن و یا قرآن و پیامبر هر دو) چنگ زنید و پراکنده نشوید (آل عمران، ۱۰۳).

قرآن کریم در آیات یادشده از مسلمانان می‌خواهد که بر معارف دین مجتمع و یکپارچه شوند و افکار و اندیشه‌های خود را با یکدیگر پیوند زنند و همبسته و مرتبط سازند و در تعلیم و تعلم در هم آمیزند، و در مواجهه با هر اندیشه تازه و شبهه پدید آمده، برای ریشه‌کن ساختن اختلاف و پراکندگی به آیات قرآن و تدبیر در آن پناه برند: تدبیر در قرآن و مراجعه به کسانی که در آن تدبیر می‌کنند، اختلاف‌ها را از میان برمی‌دارد. (نساء، ۸۲؛ عنکبوت، ۴۳؛ نحل، ۴۳) و همچنین است ارجاع دادن به پیامبر گرامی اسلام (نحل، ۴۴؛ نساء، ۵۹ و ۸۳)؛ (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۳۰).

علامه طباطبایی در پی این بحث نسبتاً مشروح می‌گوید: «فهمه صورۃ التفکر الاجتماعی فی الاسلام؛ شکل و شیوه تفکر اجتماعی در اسلام این‌گونه است» (همان، ص ۱۳۰).

تفکر اجتماعی و آزاداندیشی. آیا آموزه تفکر اجتماعی که مایه وحدت فکری و اعتقادی جامعه اسلامی است با آزاداندیشی ناسازگار نیست و مانع جریان آزاد فکر و اندیشه در جامعه اسلامی نمی‌شود؟ پاسخ علامه منفی است. از نظر وی قرآن کریم همان‌گونه که بر حفظ و پاسداشت معارف الهی خاص خود تأکید دارد، آزادی کامل در فکر و اندیشه را نیز برای مردم مجاز و روا می‌شمارد. اما چگونه؟ پاسخ آن است که مسلمانان باید درباره حقایق و آموزه‌های دین تفکر کنند و در معارف آن اجتهاد ورزند، اما تفکر و اجتهاد با اجتماع و همبستگی (تفکر و اجتهاد اجتماعی)؛ و اگر در این میان شبهه‌ای در پاره‌ای از این معارف و آموزه‌ها برای ایشان پدید آید یا کسی رأیی مخالف با آن معارف پیدا کند، باکی نیست؛ تنها چیزی که در این هنگام بر وی لازم است آن است که اندیشه خود را در بحث و پژوهشی اجتماعی بر قرآن کریم عرضه کند و اگر مشکل برطرف نشد، آن را بر پیامبر یا کسی که وی جایگزین خود ساخته عرضه بدارد تا شبهه‌اش برطرف، یا نادرستی دیدگاهش - در صورت نادرست بودن - بر وی آشکار گردد. آیه ۱۸ از سوره زمر شاهدی بر این مدعاست.

البته آزادی فکر و عقیده بدین معنا نیست که فرد مُجاز است پیش از بحث و پژوهش یاد شده، شبهه و یا رأی خویش را ترویج و تبلیغ کند، چراکه این امر مایه بروز اختلاف و پراکندگی در جامعه مسلمانان و سست شدن بنیان‌های آن می‌گردد.

سرانجام ایشان می‌گوید: این روش، بهترین شیوه‌ای است که با آن می‌توان هم راه را برای رشد و ارتقای فکری جامعه به نحو درست گشود و هم -به واسطه حفظ وحدت- حیات شخصی جامعه را حفظ کرد (همو، ج ۴، ص ۱۳۰-۱۳۱).

۲. تحلیل و نقد

۲-۱. معانی مختلف تفکر اجتماعی یا ابعاد گوناگون آن

از آنچه علامه طباطبایی درباره تفکر اجتماعی گفته است گاه این نکته فهمیده می‌شود که تفکر اجتماعی نوعی آگاهی و بینش درباره رابطه فرد و جامعه است، و عبارت است از پی بردن به این حقیقت که انسان جزئی جدانشدنی و غیرمستقل از جامعه است و هرگز از آن بی‌نیاز نیست. پیداست که نتیجه پی بردن به این حقیقت اهمیت دادن و توجه به امر اجتماع و تأثیر قاطع جامعه بر فرد است. کسانی که فاقد تفکر اجتماعی بدین معنا هستند بر این عقیده‌اند که هر کدام از ما موجودی جدا و مستقل از جامعه است.

گاه نیز از توضیحات ایشان چنین برمی‌آید که تفکر اجتماعی نوعی گرایش و دغدغه یا «روحیه» است و آن عبارت است از مقدم دانستن خیر و صلاح جامعه و همدلی و همدردی با افراد جامعه و اهتمام به امور آنان، و به تعبیری، خیر و شر جامعه را خیر و شر خود به شمار آوردن و خواسته‌های جامعه را خواسته‌های فردی خود دانستن. مثلاً تحقق تفکر اجتماعی در جامعه‌ای مسلمان مستلزم آن است که هر فرد نخست مسلمان باشد و سپس فلان شخص، فرزند بهمان شخص، دارای فلان شغل، و مانند آن. کسانی که از تفکر اجتماعی بدین معنا محروم‌اند تنها در فکر جلب منافع به سوی خود و دفع زیان از خویش‌اند.

و سرانجام گاه تفکر اجتماعی به مثابه روشی برای اندیشیدن و تحقیق و بررسی به منظور کشف حقایق نمودار می‌شود، روشی که در آن، پیوند زدن و مرتبط و همبسته ساختن افکار و اندیشه‌ها، و به تعبیری، هم‌اندیشی و تفکر گروهی، البته با محوریت قرآن و سنت، لازمه کار است. بر این اساس، همگان باید برای فهم معارف دین از دیگران کمک بگیرند و به دیگران کمک کنند. آنان که تفکر اجتماعی به معنای یاد شده را فاقدند درصدد آن نیستند که در آرا و نظریه‌هایی که به نحوی با کتاب و سنت ارتباط دارد، به واسطه هرگونه تماس ممکن، از بروز اختلاف نظر جلوگیری کنند.

آیا علامه طباطبایی به سه معنا برای تفکر اجتماعی قائل بوده و در هر جا آن را به معنایی به کار برده است؟

از تأمل در موارد کاربرد این اصطلاح در سخنان وی برمی‌آید که مقصود وی از این اصطلاح، نه معانی ای مختلف، بلکه منظومه‌ای فکری، مبتنی بر اصولی خاص و دارای نتیجه‌ای مشخص بوده است. بنابراین، معانی مختلفی که یاد کردیم در واقع جنبه‌های مختلف این منظومه، یا به تعبیر دیگر، مراحل و ارکان آن‌اند: آگاهی از رابطه حقیقی فرد و جامعه و پی بردن به آن «روح جمعی» که در اثر ترکیب افراد و تکون یافتن جامعه پدید می‌آید و توجه به تأثیر بلامنازع جامعه بر فرد و وابستگی شدید فرد به جامعه سبب می‌شود فرد نفع خود را در نفع همگان طلب کند و ضرر یک فرد را ضرر همه بداند و دغدغه دیگران را داشته باشد و همدلی و همدردی با دیگران در افراد جامعه اسلامی نهادینه گردد، و هر کس خود را مسئول جامعه بداند. آنگاه (با پدید آمدن بینش و گرایش یاد شده) شرایط برای این امر فراهم می‌آید که افراد با تفکر و اجتهاد جمعی، فهم و اندیشه خویش از معارف دین را وحدت بخشند و از اختلاف و تفرقه در این زمینه در امان مانند.

بنابراین، در صورتی می‌توان گفت در جامعه‌ای مسلمان، تفکر اجتماعی مطلوب اسلام تحقق یافته است که از یک سو، افراد چنان آموزش یافته باشند که به وابستگی فرد به جامعه واقف باشند و از سوی دیگر، به گونه‌ای تربیت شده باشند که خیر و صلاح جامعه را بر خیر و صلاح خود مقدم بدانند و سرانجام، با اجتهاد و تفکر جمعی، معارف دین را از کتاب و سنت به دست آورند؛ و به نظر می‌رسد مهم‌ترین جنبه تفکر اجتماعی - و اساساً نکته ابتکاری و تازه نظریه علامه طباطبایی - همین جنبه سوم است: رجوع به قرآن و سنت و تدبیر در آن به شیوه جمعی و داشتن یک مغز متفکر کلی. اما راهکار این تفکر جمعی چیست و چگونه باید آن مغز متفکر کلی را تحقق بخشید؟

۲-۲. شرایط و شیوه تحقق بخشیدن به تفکر جمعی

برای تحقق یافتن اجتهاد و تفکر جمعی، گذشته از لزوم تحقق دو رکن نخست - از طریق آموزش و تربیت یاد شده - پیداست که مهم‌ترین کار هم‌اندیشی و هم‌فکری و گفتگو و مشاوره و تضارب آراست. البته این هم‌اندیشی و گفتگو فقط باید به قصد کشف حقیقت انجام پذیرد. همچنین کسانی که بدین کار می‌پردازند چون به دین اسلام باور و التزام دارند باید هدف جامعه و در واقع سعادت بشر را سعادت حقیقی عقلی (برخورداری آدمی از نعمت‌های مادی و آراسته بودن او به فضایل اخلاقی و معارف الهی (ج ۴، ص ۱۰۴)) بدانند نه آنکه همانند تمدن کنونی هدف را بهره‌مندی از ماده و فرو رفتن در لذت‌های مادی به شمار آورند. تنها در این صورت است که تفکر آنان از مجرای عقلی به

مجرای عاطفی و احساسی تبدیل نخواهد شد (ج ۴، ص ۱۰۱). تفاوت تفکر اجتماعی در تمدن غربی با تفکر اجتماعی مطلوب در تمدن اسلامی در همین نکته است.

همچنین، نهال تفکر اجتماعی مورد نظر علامه طباطبایی در هر زمینی نمی‌روید و نیازمند بستر فردی و اجتماعی مناسب خود است. مردمی می‌توانند از چنین موهبتی برخوردار شوند که مبرا از رذایل، آراسته به فضایل و دارای وارستگی در رفتار و کردار خود باشند. حق‌گرایی و حق‌طلبی، رعایت انصاف در مواجهه با اندیشه‌ها، اعتدال در اندیشه، تواضع و فروتنی در برابر حقیقت، نگاه مثبت و همدلانه به صاحبان آرا و افکار مخالف، و پرهیز از گناهانی که به نحوی بستر رویش کج‌اندیشی و دوری از راه راست را فراهم می‌آورند، شرط لازم برای امکان تحقق چنین تفکر و عقلانیتی در جامعه مسلمانان است. هرگونه رأی جز رأی خویش را از همان آغاز باطل دانستن، و یافته‌های فکری دیگران را هیچ شمردن یا گمراهی انگاشتن، و زود تیغ تکفیر و تفسیق برکشیدن از اموری است که راه را بر تفکر اجتماعی می‌بندد.

بر این اساس، شاید بتوان گفت که آنچه علامه طباطبایی در اینجا به‌عنوان تفکر اجتماعی مطرح کرده و آن را مایه وحدت اندیشه امت اسلامی دانسته و روی‌گردانی از آن را عاملی مهم - اگر نگوئیم مهم‌ترین عامل - در بروز اختلاف و تشتت فکری در جامعه به شمار آورده است، نوعی «عقلانیت اجتماعی و حیانی» است. در چنین منظومه فکری‌ای اولاً عقلانیت و خرد حاکم است، نه وهم و تخیل و احساسات و عواطف و مانند آن؛ ثانیاً این عقلانیت به صورت جمعی و همبسته در جامعه تحقق می‌یابد، نه به گونه فردی. و از این‌رو، گفتگو و تضارب آرا در آن نقشی اساسی دارد؛ افراد جامعه هم‌اندیشی دارند نه تک‌اندیشی؛ ثالثاً این عقلانیت با مراجعه به قرآن کریم و پیامبر گرامی و جانشینان وی (کتاب و سنت) راه صحیح خود را می‌یابد و هدایت می‌شود.

بنابراین، با توجه به مجموع سخنان علامه طباطبایی در باب تفکر اجتماعی می‌توان آن را چنین تعریف کرد: تفکر اجتماعی از نظر ایشان عبارت است از هم‌اندیشی و تبادل آرا و افکار میان اندیشمندان با تمسک به آموزه‌های و حیانی برای نزدیک شدن حداکثری دیدگاه‌ها به یکدیگر و رسیدن به وحدت رأی و نظر با هدف دستیابی به حقیقت در حوزه امور ایمانی.

از آنجا که اجتهاد و تفکر همه افراد جامعه در معارف دین امکان‌پذیر نیست، به نظر می‌رسد تفکر اجتماعی مورد نظر علامه طباطبایی در جامعه مؤمنان در حوزه معارف دینی بدین صورت شکل می‌گیرد که الهی‌دانان و اندیشمندان آن جامعه مسئولیت هدایت مردم را در فکر و اندیشه دینی برعهده می‌گیرند و دیگران با مراجعه به ایشان پاسخ پرسش‌هایشان را می‌یابند؛ در حالی که آنان خود، با هم‌اندیشی و اجتهاد جمعی بر مدار آموزه‌های و حیانی همواره در مسیر رشد و تعالی گام برمی‌دارند.

همچنین تفکر اجتماعی بدین معنا نیست که همه اندیشمندان جامعه درباره همه چیز بیندیشند و به یک نظر برسند، بلکه با توجه به توسعه دمام علوم و دانش‌ها و پدید آمدن رشته‌ها و گرایش‌های گوناگون و تخصصی شدن عرصه‌های مختلف دانش، باید در هر زمینه‌ای متخصصین واجد شرایط علمی لازم و کافی تربیت شوند و تفکر اجتماعی در هر حوزه‌ای متناسب با همان حوزه شکل بگیرد، حتی دانش‌هایی همچون فقه و کلام و فلسفه نیز چندان توسعه یافته‌اند که نه تنها باید در هر کدام تخصص ویژه داشت بلکه در هر یک از آنها نیز باید گرایش‌های متفاوت پدید آید و متخصصان خاص خود را داشته باشد، مانند فقه قضا، فقه تربیت، فقه تجارت، فقه جزا، و مانند آن؛ ولی در هر حوزه باید حرکت به سوی وحدت رأی و رویه و پرهیز حداکثری از تشتت و تفرق و نزاع و کشمکش باشد.

۲-۳. لزوم تفکر اجتماعی و اندیشیدن راهکارها

اختلاف و پراکندگی آرای عالمان و به دنبال آن بدبینی و تفرقه‌ای که در جامعه مسلمانان پدید آورده است تبادل افکار و مشورت و همفکری و گفتگو بر مدار آموزه‌های وحیانی در امور اجتماعی و فرهنگی و فکری را ضروری ساخته است و اساساً یکی از مهم‌ترین نتایج بحثی که علامه طباطبایی مطرح ساخته نشان دادن این نکته است که تفکر اجتماعی به معنای یاد شده صرفاً توصیه‌ای نیست که عمل کردن به آن مفید است؛ الزامی است که چاره‌ای جز عمل کردن به آن نداریم. لزوم تفکر اجتماعی در همه علوم مربوط به دین مقتضی آن است که راهکارهای مناسب برای تحقق تفکر و تدبیر جمعی اندیشیده شود؛ از جمله چنان‌که برخی گفته‌اند شاید یکی از این راه‌ها در زمینه فقه این باشد که در فتاوی دینی، به جای مرجعیت فردی، شورایی از فقیهان برجسته متصدی امر افتا گردد (اژدری‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸). تشکیل چنین شورایی وحدت رویه و عمل را در میان مؤمنان تقویت می‌کند و پاره‌ای از اختلاف‌ها و نزاع‌ها را برطرف می‌سازد؛ هر چند نظر نهایی در این خصوص باید از سوی صاحب‌نظران این رشته (مجتهدین) بیان گردد.

۲-۴. نمونه‌ای از تفکر اجتماعی

شاید بتوان آنچه را در تمدن امروز در حوزه علوم طبیعی به وقوع پیوسته و کمابیش ضامن وحدت رأی و نظر و در عین حال پیشرفت و توسعه آن شده است، نمونه‌ای از عینیت تفکر اجتماعی به شمار آورد. به تعبیری، می‌توان گفت ما شاهد تحقق تفکر اجتماعی در حوزه علوم طبیعی هستیم؛ به گونه‌ای که آزاداندیشی، پیشرفت در مسیر حق جویی و نوعی وحدت رأی و نظر در کنار هم نشسته‌اند. اگر در

جامعه اسلامی چنین امری در حوزه معارف دینی تحقق یابد، این جامعه از تفکر اجتماعی مورد نظر علامه در این حوزه برخوردار شده است که نتیجه آن هم‌گرایی و نزدیک شدن افکار به یکدیگر است.

۲-۵. وحدت یا تنوع فکری

وحدت و یکپارچگی جامعه مسلمانان از اساسی‌ترین - اگر نگوئیم اساسی‌ترین - اصول اجتماعی اسلام است تا آنجا که می‌توان گفت جایگاه وحدت کلمه و یکپارچگی در امور اجتماعی جایگاه ایمان به توحید و یگانگی خداوند در امور اعتقادی است و همان‌گونه که شرک به خدای متعال موجب زوال و فروپاشی ایمان است، نزاع و کشمکش و تشتت فکری موجب فروپاشی عظمت و شکوه جامعه اسلامی و دوری از آرمان اجتماعی اسلام است.

اما آیا وحدت و یکپارچگی مردم در فکر و اندیشه امری مطلوب و پسندیده است؟ ممکن است گفته شود تکرر و تنوع فکری بهتر می‌تواند به رشد و توسعه فرهنگ و تمدن جامعه بشری یاری رساند. همچنین فردیت آحاد جامعه تنها در پرتو نوعی آزاداندیشی که در آن آرا و اندیشه‌های گوناگون به رسمیت شناخته و محترم شمرده می‌شود، حفظ می‌گردد. باید آزاداندیشی در جامعه رواج داشته باشد و زمینه رویش افکار تازه را فراهم آورد تا در بوستان اندیشه هر دم گلی تازه بروید و بر طراوت و زیبایی آن بیفزاید و این امر با تفکر اجتماعی مورد نظر علامه طباطبایی ناسازگار است.

پاسخ آن است که وحدت فکری مورد نظر علامه طباطبایی در درجه نخست مربوط به حوزه دین و امور ایمانی است. جامعه اسلامی اساساً بر پایه آموزه‌های دینی شکل گرفته و ایمان دینی - و نه صرفاً زبان، نژاد، سرزمین و مانند آن - مهم‌ترین صورت وحدت‌بخش به آن است. طبیعتاً در چنین جامعه‌ای هرگونه اختلاف و نزاع و کشمکش بر سر آموزه‌های ایمانی خللی در وحدت و یکپارچگی آن پدید می‌آورد و موجب ضعف جامعه و دوری از اهداف متعالی آن می‌گردد. مسلمانان باید با تمسک به قرآن کریم و پیامبران و جانشینان معصوم وی همواره در صراط مستقیم حقیقت گام بردارند و از بیراهه‌روی و کج‌اندیشی بپرهیزند. البته در این مسیر، حرکت رو به جلو خواهد بود و اندیشه‌های تازه در مسیر رشد و شکوفایی و تعمیق افکار پیشین می‌باشد، نه معارض و مناقض آن. معارف اصلی دین تغییر نمی‌کند، اما فهم آنها عمق بیشتر می‌پذیرد.

۲-۶. ترکیب جامعه

چنان‌که در گزارش سخنان علامه طباطبایی گذشت، یکی از مبانی ایشان در نظریه تفکر اجتماعی رأی است که در باب ترکیب جامعه برگزیده است. در این مورد نیز نکاتی گفتنی است. درباره نحوه

ترکیب جامعه انسانی از افراد و آحاد دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۴۰). برخی آن را ترکیبی اعتباری می‌دانند و از این‌رو، اصالتی برای جامعه قائل نیستند؛ برخی آن را صناعی، یعنی امری همچون ساختمان، ساعت و خودرو، به شمار می‌آورند. از نظر علامه طباطبایی، اینان در حق جامعه تفریط کرده‌اند. برخی نیز راه افراط را پیموده‌اند، یعنی ترکیب جامعه را حقیقی دانسته، ولی هرگونه اصالتی را از فرد سلب کرده‌اند. به نظر اینان، انسان‌ها همه هویت خود را از جامعه به دست می‌آورند و اساساً آدمی با قطع نظر از جامعه حیوان محض است و بهره‌ای از انسانیت ندارد.

از نظر علامه طباطبایی، ترکیب جامعه ترکیبی حقیقی و از نوع ترکیب انضمامی طبیعی است و از این جهت جامعه اصالت دارد و موجودی حقیقی و اصیل به شمار می‌رود، اما فرد نیز در کنار آن همچنان اصالت دارد. از نظر ایشان، نسبت فرد به جامعه مانند نسبت اجزا و اعضای بدن انسان به انسان و یا نسبت قوای مختلف نفس به نفس است^۱ (همو، ج ۴، ص ۹۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۳ و ۳۰۴).

در روایتی که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و دیگر معصومان همچون امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده، به این نکته اشاره شده است که نسبت افراد به یکدیگر در جامعه‌ای که از حیات ایمانی برخوردار است مانند نسبت اعضای بدن به یکدیگر است و در چنین جامعه‌ای «چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار»: المؤمنون فی تبارهم و تراخیمهم و تعاطفهم کمثل الجسد إذا اشتكى [بعضه] تداعی له سائرته بالسَّهرِ و الحُمى؛ «مؤمنان در نیکی کردن و مهربانی ورزیدن به یکدیگر و دل سوختن برای همدیگر چونان [اعضای یک] بیکرند؛ هرگاه [عضوی] به درد آید، دیگر اعضا با بی‌خوابی و تب با او همدردی می‌کنند»^۲ (اهوازی، ۱۴۰۴، ص ۳۹).

۱. شاید بتوان گفت که این دیدگاه، ناظر بر همه اجتماعات نیست، بلکه تنها به جوامعی اختصاص دارد که دارای تفکر اجتماعی‌اند، وگرنه اجتماعی که فاقد چنین تفکری است، دچار پراکندگی و تفرق است و ترکیب افراد در آن بیشتر به ترکیب اجزای ماشین می‌ماند تا اعضای بدن و قوای نفس. بنابراین، جوامع انسانی، برحسب چندی و چونی همبستگی و ارتباط و تعاملات اجتماعی با یکدیگر، همچون طیفی گسترده‌اند که در یک سوی آن، جامعه دارای ترکیبی صناعی و بلکه اعتباری است و در سوی دیگر آن، دارای ترکیب انضمامی حقیقی. از نظر علامه طباطبایی، جامعه اسلامی باید مثل اعلای ارتباط و همبستگی اندام‌وار (ارگانیک) باشد و در این سوی طیف قرار گیرد.

۲. سعدی در شعر زیر ظاهراً به همین حدیث نظر داشته است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

(گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۱۰، ص ۶۶)

البته سعدی «بنی آدم» را جایگزین «مؤمنان» کرده و تعمیمی ناروا در این سخن روا داشته است: رابطه همه انسان‌ها با یکدیگر این‌گونه نیست. تنها انسان‌هایی چنین‌اند که ارزش‌های فطری در آنان روئیده باشد، یعنی انسان‌های مؤمن (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۷).

۳. نیز ر.ک: اهوازی، ۱۴۰۴، ص ۳۸؛ دیلمی، ۱۴۰۸، ص ۴۴۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸، ص ۱۵۰؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۶؛ بخاری، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۲۸.

۲-۷. ابهام‌ها و پرسش‌ها

در مجموع می‌توان گفت: علامه طباطبایی تفکر اجتماعی را نسبتاً به اجمال و به نحو کلی بیان کرده است. از این رو، در این مورد ابهام‌ها و پرسش‌هایی بر جای مانده است.

مثلاً اگر پرسیم آرای متعدّد و مختلفی که در علوم چون فقه و کلام و تفسیر و فلسفه و عرفان وجود دارد یا اختلافاتی که بین طرفداران هر یک از این علوم با طرفداران علوم دیگر هست از کجا ناشی شده است؟ پاسخ علامه طباطبایی این است که از بی‌اعتنایی به تفکر اجتماعی و رفتن به راه تفکر فردی؛ و به نظر می‌رسد متفکران سابق عمدتاً در بُعد یا رکن سوم تفکر اجتماعی (تفکر و تدبیر جمعی) نقص داشته‌اند.^۱ چنگ زدن به ریسمان الهی و در واقع، پناه بردن به تعالیم اسلام به نحو همبسته و جمعی، سبب می‌شود که همگان به یک راه بروند، زیرا اسلام تنها به یک راه و به سوی یک هدف هدایت می‌کند، اما اینان چنین نکرده‌اند. اکنون این مسئله پیش می‌آید که اختلاف اصلی در تشخیص آن راه و هدف است و هر متفکری مدّعی است که با تدبیر در آیات قرآن و رجوع به سنت، آن راه و هدف را یافته است و دیگران بدان دست نیافته‌اند. تفکر و تدبیر جمعی البته متفکران را به یکدیگر نزدیک‌تر خواهد کرد؛ اما اگر باز همچنان ادّعی هر متفکر باقی ماند، راه چاره چیست؟

این سؤال را به‌گونه‌ای دیگر نیز می‌توان پرسید: بر طبق نظریه تفکر اجتماعی، اندیشمندان اسلامی باید با داشتن شرایط، به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام (سنت) رجوع کنند و در سخنان آنان تدبیر کنند و این تدبیر باید تدبیری جمعی و همبسته باشد. اما آیا در صورت تحقق تفکر اجتماعی با ارکان و شرایط آن، اختلاف‌ها یکسره از میان برخواهد خاست؟ روشن است که همان‌گونه که خود ایشان تصریح کرده، «توافق کامل دو فرد انسانی مُحال است» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۱) و انتظار چنین امری را نباید داشت؛ اما آیا اختلافات اساسی - مثلاً اختلاف روشی میان متکلمان و فیلسوفان و فقیهان و عارفان - از بین خواهد رفت؟

اگر از میان نمی‌رود، این سؤال پیش می‌آید که پس چه باید کرد؟ آیا برای حلّ اختلاف، مرجعی فراتر از جامعه عالمان در کار است؟ ظاهراً نیست، زیرا درست است که مرجع اصلی و اساسی در اینجا کتاب و سنت است و همگان در باب آن هم‌داستان‌اند، و برای حلّ اختلافات باید به آنها مراجعه کرد، لیکن وقتی در خود مقصودها و مدلول‌های کتاب و سنت اختلاف باشد، این مراجعه خود به خود اختلاف‌ها را از میان نخواهد برد. بنابراین، آیا پیروی از رأی اکثریت راه حلّ رفع اختلاف است؟ (ظاهراً ایشان چنین امری را نپذیرفته است).

اما اگر ادّعا شود که با تفکر اجتماعی اختلافات اساسی نیز از میان خواهد رفت، این پرسش

۱. گرچه گاه به نظر می‌آید در اهمّیت دادن به جامعه و زندگی اجتماعی (هم به معنای بی‌بردن به تأثیرگذاری و چیرگی جامعه بر افراد و هم به معنای در وهله نخست دغدغه جامعه را داشتن و سپس دغدغه خویش را) نیز ضعف‌هایی داشته‌اند.

پیش می‌آید که تفاوت میان استعدادهای فکری متفکران و ویژگی‌های شخصیتی آنان از یک‌سو، و تفاوت میان ژرفای مراتب مختلف آموزه‌های دینی از سوی دیگر، واقعیتی روشن است؛ و با توجه به این واقعیت، آیا همه افراد سرانجام می‌توانند با گفتگو و مشاوره و تضارب آرا به توافق برسند؟ همچنین اگر بتوانیم آنچه را امروزه در علوم طبیعی - مثلاً فیزیک و شیمی - می‌گذرد نمونه‌ای از تفکر اجتماعی در علم به شمار آوریم، شاید بتوان گفت: روش حل اختلافات در این علوم رجوع به رأی رایج و پذیرفته شده در هر علم است، اما آیا این شیوه در علوم اسلامی نیز - که از مقوله علوم غیرطبیعی است - عملی است؟

بدین‌سان، به نظر می‌رسد این نظریه همچنان نیازمند تکمیل و توضیح است. اما با وجود همه این ملاحظات و با وجود ابهام و اجمالی که در این نظریه ممکن است به نظر آید، برای از میان بردن اختلافات ظاهراً راهی جز روی آوردن به تفکر اجتماعی وجود ندارد؛ و اگر همه اختلافات را هم نتوان به واسطه آن ریشه‌کن ساخت، باری از طریق آن می‌توان اختلافات را کاهش داد. به تعبیر دیگر، تفکر اجتماعی امری تشکیکی و شدت و ضعف‌پذیر است و اگر تحقق درجه کامل آن امری بس دشوار، و چه بسا در شرایط کنونی شبه‌ممتنع به شمار آید، درجات ضعیف‌تر آن البته شدنی و قابل تحقق است و در هر حال باید به سوی آن حرکت کرد و تا می‌توان با گفتگو و همفکری زمینه اختلاف‌ها را کمتر و آرا و اندیشه‌ها را به هم نزدیک‌تر کرد.

نتیجه‌گیری

۱. «تفکر اجتماعی» نزد علامه طباطبایی اصطلاحی خاص و تا حدی نامعمول، و دارای معنا و اهمیت ویژه است، و در واقع، کلیدواژه‌ای است که وی با آن، نظریه‌ای اجتماعی درباره تمدن آرمانی اسلام ارائه کرده است.
۲. علامه طباطبایی لزوم تفکر اجتماعی به معنای مورد نظر خویش برای جامعه مطلوب اسلامی را مدلول آیات قرآن می‌داند.
۳. از نظر ایشان مهم‌ترین عامل اختلاف‌ها در اندیشه دینی مسلمانان روی گرداندن از تفکر اجتماعی است.
۴. این نظریه مستلزم دیدگاهی وحدت‌گرا در همه شئون اجتماعی جامعه اسلامی به‌ویژه تفکر و اندیشه دینی است.
۵. براساس این نظریه، کثرت قرائت از دین هم اجتناب‌پذیر است و هم امری است نامطلوب، و باید با تدبیر درست از آن پرهیز کرد. علامه طباطبایی تدبیر قرآن در این‌باره را به تفصیل بیان می‌کند که حاصل آن رجوع به عقلانیت اجتماعی و حیانی است.

منابع

* قرآن

۱. اژدری زاده، حسین (۱۳۸۲)، «تعیین اجتماعی معرفت و حیانی در اندیشه علامه طباطبایی»، حوزه و دانشگاه، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۰-۱۳۴.
۲. اهوازی، حسین بن سعید (۱۴۰۴ق)، المؤمن، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام.
۳. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷ق)، صحیح البخاری، تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت: دارالقلم.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، جامعه در قرآن (تفسیر موضوعی، ج ۱۷)، قم: انتشارات اسراء.
۵. دیلمی، حسن بن ابی الحسن (۱۴۰۸ق)، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت.
۶. سعدی (۱۳۷۷)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. _____ (۱۳۸۷)، شیعه: مجموع مذاکرات با پرفسور هانری کربن، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ ۲، قم: بوستان کتاب.
۹. _____ (۱۳۸۸)، بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ ۲، قم: بوستان کتاب.
۱۰. _____ (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، مجموعه آثار، تهران و قم: انتشارات صدرا.